

## درس بیست و چهارم

### یعقوب اسراییل می شود

پیدایش ۲۸-۳۲

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می کنیم.

در درس گذشته درباره دوقولوهای اسحاق سخن گفتیم، یعنی عیسو و یعقوب. عیسو وعده هایی را که خدا به جدش داده بود حقیر شمرد و میراث نخست زادگی خود را به یک کاسه آش فروخت! اما یعقوب برای وعده های خدا ارزش قایل بود. اما با اینحال این بدان معنا نیست که یعقوب عاری از خطاب بود! یعقوب به معنای فریب کار است. امروز قصد داریم به مطالعه تورات ادامه دهیم و ببینیم که خدا چگونه یعقوب فریبکار را تبدیل به یعقوب، مرد خدا کرد.

یعقوب یک فریبکار واقعی بود. کتاب مقدس که حتی خطاهای انبیا را پنهان نمی کند، نشان می دهد که چگونه یعقوب دو بار برادر بزرگتر خود عیسو را دو بار فریب می دهد تا حق نخست زادگی را از او بگیرد. بنا به همین دلیل بود که عیسو، از دست او خشمگین شد و قصد کرد او را بکشد. از این رو رفقه (ربکا) مادر آنها در خفا، یعقوب را دید و به او توصیه کرد به نزد عموی خود لابان در حران بگریزد و در آنجا بماند تا خشم برادرش فروکش کند.

حال بیایید به کتاب پیدایش باب بیست و هشت نگاهی بیندازیم و ببینیم پس از اینکه یعقوب خانه اسحاق را به قصد خانه دایی اش لابان ترک کرد چه اتفاقی برای او افتاد. کتاب مقدس می گوید:

و خوابی گران دید که ناگاه نردبانی بر زمین بر پا شده، که سرش به آسمان می رسد، و اینک فرشتگان آسمان بر آن صعود و نزول می کنند. در حال خداوند بر سر آنها ایستاده، می گوید: «من هستم یهوه خدا پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته ای به تو و ذریت تو می بخشم. و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد، و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد، و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت. و اینک من با تو هستم، و تو را در هر جایی که روی، محافظت فرمایم، تا تو را بدین زمین باز آورم، زیرا تا آنچه را به تو گفته ام بجا نیآورم تو را رها نخواهم کرد.» پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم.» پس ترسان شده گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.» بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود، گرفت و چون ستونی برپا داشت و روغن بر سرش ریخت. و آن موضع را بیت ئیل نامید، لیکن نام آن شهر

اولاً لوز بود. (پیدایش ۲۸:۱۲-۱۹)

پس خواندیم که یعقوب در رؤیایی به یعقوب ظاهر شد و همان وعده‌ای را که به جدش ابراهیم و پدرش اسحاق داده بود، یعنی از نسل آنها امتی عظیم ظهور خواهد کرد، دوباره به یعقوب نیز داد. بنابراین می‌بینیم که خدا میراث نخست‌زادگی‌ای را که یعقوب از برادر بزرگش، عیسو دزدید، در پایان به او وعده می‌دهد. یعقوب این شایستگی را نداشت که پدر امت جدیدی که نجات‌دهنده دنیا از آن ظهور می‌کرد باشد. باینحال خدا خدای رحمت و فیض است، کسی که چیزهای نیکو را به کسانی می‌دهد که شایستگی آن را ندارند.

یعقوب در رؤیای خود چه دید؟ کتاب مقدس می‌گوید او «نردبانی بر زمین بر پا شده، که سرش به آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان آسمان بر آن صعود و نزول می‌کنند.» او در رؤیای خود نردبانی دید. نردبانی که یعقوب دید، نردبانی غیرعادی بود، نردبانی بسیار طویل، که یک سرش روی زمین بود و سر دیگرش به آسمان و به حضور خدا می‌رسید!

خدا می‌خواست از طریق رؤیای نردبام طویل به یعقوب نشان دهد که او می‌خواهد ارتباطی نزدیک و صمیمی با او داشته باشد. همچنین خدا می‌خواست که به یعقوب نشان دهد که نجات‌دهنده‌ای که به این دنیا می‌آید همچون نردبانی است که فاصله میان زمین و آسمان را پر می‌کند. میانجی‌ای میان خدا و انسان. تا به امروز بسیاری بر این باورند که هر شخصی می‌تواند بر حسب اعمال نیکویی که انجام می‌دهد وارد بهشت شود. باینحال، کلام خدا می‌گوید که تنها یک نردبام میان خدا و انسان وجود دارد، و اینکه نردبام، از سوی خدا به سوی انسان می‌آید و نه از انسان به سوی خدا. ما فرزندان آدم، نمی‌توانیم به قوت خومان خدای قدوس را خشنود کنیم. اما خدا، خدایی که پر از رحمت است، به خاطر محبت عظیمی که نسبت به مردم دنیا دارد، راه نجات را به سوی آدم و فرزندانش گشوده است.

بنابراین، نردبانی که یعقوب در رؤیایش دید نمادی است از میانجی‌ای که خدا وعده داد تا به این دنیا بیاید و گناهکاران را نجات دهد. این میانجی همچون نردبانی است که یعقوب میان آسمان و زمین دید. این همان چیزی است که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، به آنچه کلام خدا می‌گوید گوش دهید: «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد.... تا هر که بدو ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیان جاودانی یابد.» (۱ تیموتائوس ۲: ۵، ۶؛ یوحنا ۳: ۱۶) کلام خدا در مورد این موضوع بسیار روشن است: هیچکس نمی‌تواند به سوی خدا بیاید، مگر از طریق میانجی‌ای که خدا از آسمان فرستاده است.

حال بیایید ببینیم پس از اینکه یعقوب به خانه عمویش رسید، چه اتفاقی افتاد. کلام خدا می‌گوید آنچه آدمی بکارد همان را درو خواهد کرد. «غلاطیان ۶: ۷» دیدیم که چگونه یعقوب برادر بزرگتر خود را فریب داد. اکنون می‌بینیم که چگونه عموی یعقوب وی را فریب می‌هد. عموی او لابان نام داشت، و مردی بسیار زیرک بود.

در باب بیست و نه کتاب پیدایش چنین می‌خوانیم، کلام خدا می‌فرماید:

و نزد وی به مدت یک ماه توقف نمود. پس لابان، به یعقوب گفت: «آیا چون برادر من هستی، مرا باید مفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟» و لابان را دو دختر بود، که نام بزرگت لیه و اسم کوچکتر راحیل بود. و چشمان لیه ضعیف بود، و اما راحیل خوب صورت و خو منظر بود. و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «برای دختر کوچکت راحیل، هفت سال تو را خدمت می‌کنم.» لابان گفت: «او را به تو بدهم بهتر است از آنکه به دیگری بدهم. نزد من بمان.» پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و بسبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود. و یعقوب به لابان گفت: «زوجه‌ام را به من بسپار که روزهایم سپری شد، تا به وی درآیم.» پس لابان همه مردمان آنجا را دعوت نموده ضیافتی بر پا نمود. و واقع شد که هنگام شام، دختر خود لیه را برداشته او را نزد وی آورد، و او به وی درآمد. و لابان کنیز خود زلفه را، به دختر خود لیه به کنیزی داد. صبحگاهان دید، که این لیه است! پس به لابان گفت: «این چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟» لابان گفت: «در ولایت ما چنین نمی‌کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند. هفته این را تمام کن او را نیز به تو می‌دهیم، برای هفت سال دیگر که خدمتت بکنی.» پس یعقوب نیز چنین کرد، و هفته او را تمام کرد، و دختر خود راحیل را به زنی به او داد.... و به راحیل نیز درآمد و او را از لیه بیشتر دوست داشتی، و هفت سال دیگر خدمت وی کرد. (پیدایش ۲۹: ۱۴-۳۰)

بنابراین لابان خواهرزاده‌اش یعقوب را فریب داد. آنچه که رخ داد اتفاق خوبی نبود، اما می‌توانید مطمئن باشید که دست خدا بر تمام وقایع زندگی یعقوب حاکم بود و همه را به خیریت یعقوب پایان می‌داد. سرانجام، یعقوب پدر دوازده پسر شد. او به مدت بیست سال در خانه دایی خود زندگی مرد. در طوی آن بیست سال، خدا بر حسب محبت خود اجازه داد یعقوب تجربیات تلخ و دردآوری را پشت سر بگذارد تا او را آماده کرده و ایمانش را خالص‌تر کند، همانگونه که آتش طلا را خالص‌تر می‌کند.

باینحال روزی رسید که خدا به یعقوب ظاهر شد و گفت: «به زمین پدرانت و به مولد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.» (پیدایش ۳: ۳۱) از این رو یعقوب و خانواده‌اش اسباب و اثاثیه خود را جمع کرد و به راه افتاد. آنها به سوی سرزمین کنعان، سرزمینی که خدا وعده داده بود به ابراهیم، اسحاق، یعقوب و فرزندان او می‌دهد، به راه افتادند.

و یعقوب و خانواده‌اش به سوی کنعان روانه شدند، در بین راه خدا به شکل خاصی به یعقوب ظاهر شد و نام یعقوب را عوض کرد. به آنچه کتاب مقدس در باب بیست و دو گفته است توجه نمایید:

و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد.» گفت: «تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم.» به وی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب.» گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسراییل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.» و یعقوب از او سؤال کرده گفت: «مرا از نام خود آگاه ساز.» گفت: «چرا اسم مرا می‌پرسی؟» و

او را در آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را «فثنیل» نامیده، گفت: «زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد.»

این داستان، داستانی اعجاب‌آور و سرشار از درسهای مهم است. می‌بینیم که خدا همچون یک انسان بر یعقوب ظاهر می‌شود و با او کشتی می‌گیرد. چرا او با یعقوب کشتی گرفت؟ زیرا خدا می‌خواست یعقوب بداند که در مقابل او ناتوان است. خدا می‌خواست یعقوب بداند که قوت و حکمت تنها از خدا صادر می‌شود! خدا نقشه‌های عجیبی برای یعقوب داشت، اما برکات خدا تنها نصیب کسانی می‌شود که می‌دانند با قوت خود قادر نیستند رضایت خدا را به دست بیاورند. یعقوب پی‌برد که چقدر در برابر خدا ضعیف است. خدا به یعقوب نام تازه‌ای عطا کرد، و این نام اسرائیل است. یعقوب به معنای فریبکار است. اما اسرائیل به معنای کسی است که با خدا سلطنت می‌کند. اسرائیل نامی خواهد بود که خدا وعده داده بود فرزندان ابراهیم از بطن آن بوجود خواهند آمد. و توسط اسرائیل بود که نجات‌دهنده دنیا قدم به عرصه دنیا می‌گذاشت.

شاید مردم پرسند: چرا خدا شخص فریبکاری همچون یعقوب را انتخاب کرد تا پدر امتی باشد که نجات‌دهنده از نسل او ظهور می‌کرد؟ ببینید کلام خدا در این مورد چه می‌گوید:

«خدا جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد. و خسیسان دنیا را برگزید تا محقران دنیا را برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند. تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.» (اقرنتیان ۱: ۲۷-۲۹)

یعقوب شخصی فریبکار بود. محال بود که او بتواند با قدرت خود خدا را راضی کند. هیچ چیز خوبی در او دیده نمی‌شد، مگر یک چیز: یعقوب به کلام خدا ایمان داشت. او برای وعده‌های خدا ارزش قائل بود. برای یعقوب دریافت برکات خدا از هر چیزی در این دنیا مهم‌تر بود. بنابراین خدا کاری کرد که یعقوب او را بشناسد و در نهایت او را برکت داد. خدا بر طبق نقشه ازلی خود دل یعقوب فریبکار را دگرگون ساخت و او را تبدیل به اسرائیل، مرد خدا کرد.

شما چگونه؟ آیا شما نیز همچون یعقوب دریافته‌اید که قدر نیستید رضایت خدا را جلب کنید؟ ببینید کلام خدا در این مورد چه می‌گوید:

«خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان خواهد بود.» (متی ۳: ۵) «خدا با متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد. پس زیر دست زورآور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرفراز نماید.» (۱ پطرس ۵: ۵، ۶)

از اینکه به برنامه ما گوش دادید بسیار متشکریم. به یاری خدا در درس بعدی خود به داستان عجیب یوسف، پسر یعقوب خواهیم پرداخت.....

تا برنامه بعد شما را با این آیه از کلام خدا تنها می‌گذاریم:

«و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد تا بر شما رافت نماید و از این سبب بر می‌خیزد تا بر شما

ترحم فرماید چونکه بیهوده خدای انصاف است. خوشابحال همگانی که منتظر وی باشند.» (اشعیا ۳۰: ۱۸)

